

# نیما

شماره مسلسل ۱۱۹

سال یازدهم

خردادماه ۱۳۳۷

شماره سوم

مجتبی مینوی

زندگانی بشری

آرزوی حکیم و فیلسوف همیشه این بوده است که ضروریات اولیه زندگی برای عموم مردم فراهم باشد و چنان وضع و حالی در مملکت پید آید که هر کس بخواهد بتواند به هر رشته‌ای از رشته‌های هنر و معرفت و فرهنگ بپردازد و هر قدر ممکن شود عده مردمانی که دنبال جنبه‌های معنوی و عقلانی زندگی می‌روند بیشتر شود. و من در دنیا هیچ مملکت و خطه‌ای را نمی‌شناسم که باندازه مملکتهای سوسیالیست اروپا مثل فنلاند و نروژ و سوئد و سویس و انگلستان که تمامی بطرز حکومت دموکراسی اداره میشود این آرزو بر آورده شده باشد.

بارزترین خصلت پسندیده‌ای که من در اقوام بریتانیایی سراغ دارم اینست که مغز شان جامد نیست و در هیچ بابی راه بحث و انتقاد و تحقیق را مسدود نمیدانند و هر مطلبی را قابل شکست و تردید میدانند تا وقتی که خلافش ثابت شود. باین جهت

گفتگو و مباحثه در کلیه مسائل عالم را آزاد میدانند و احدی از اظهار عقیده خود ولو اینکه مخالف صریح عقیده عامه باشد نیز ممنوع نیست بلکه عقلای قوم، و مدیرین امور عامه، و هیستهای علمی و ادبی و سیاسی، مخصوصاً سعی میکنند که مجالس نطق و مناظره ترتیب دهند، و تمامی مسائل مبتلی به را بمحک امتحان و تحقیق بزنند. اگر روبروی مردمان انگلیسی حتی از قوم انگلیس و معایب طرز حکومت انگلستان و رفتارهای زشت کارکنان آن حکومت در ممالک خارجه هم، صحبت بشود، و کسی صریحاً عیب گیری و بدگویی بنماید، کمتر مرد انگلیسی میتواند یافت که هر چند با اظهارات شخص منتقد مخالف هم باشد رگهای گردش بالا بیاید و خون در صورتش جمع شود و از راه حمیت و تعصب و خودپسندی، به تند خلقی و زشتگویی بپردازد بعکس، اگر انتقاد و عیبجویی را وارد بینند انصاف میدهند و با حریف اظهار موافقت مینمایند. این حالت که وصف کردم نتیجه آن خصلتی است که بزبانهای فرنگی Tolerance میگویند، و بفارسی میشود آنرا تسامح و مماشات و مدارا و مجامله و مروت خواند.

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست با دوستان مروت با دشمنان مدارا و این صفت تسامح در کلیه امور زندگانی مردم انگلستان بارز و واضح است. تمام کتب عالم را قابل ترجمه کردن و خواندن میدانند، و از قدیمترین نوشته‌های که در زمین بدست آمده است تا جدیدترین کتاب و مقاله‌ای که منتشر شده است خوانده میشود، و هر کس هر عقیده‌ای داشته باشد باو مجال اظهار آن را میدهند، و هرگز نژاد و رنگ و قومیت و ملیت گوینده را در ردّ و قبول عقیده او دخالت نمیدهند. هنر و علم و معرفت در هر جا یافت شود آن را میگیرند، و حقیقت را منحصر بهیچ قوم و ناحیه معینی نمیدانند. متجاوز از ششصد کتاب از کتب ایرانیان را بزبان انگلیسی ترجمه کرده‌اند، و از کتب حبشی و سریانی و چینی و ژاپنی نیز هر چه را که توانسته‌اند بانگلیسی در آورده‌اند تا هر کس بخواهد بتواند آنها را بخواند.

حتی چیزهایی هم که شما و من شاید آنها را سخیف و باطل و مضر تشخیص دهیم مثل احضار ارواح و احکام نجومی و نجس بودن عدد سیزده و سایر خرافات،

ممکنست بنظر شخص دیگری معقول و صحیح و مفید بیاید - بنابراین هر کسی باید آزاد باشد که دنبال هر چه میخواهد برود ، فقط باین شرط که آزادی او مخل آزادی دیگران نباشد . حکومت و وزارت تعلیم و تربیت حدّ اعلاّی کوشش را بکار میبرد که سواد خواندن و نوشتن را بهمۀ مردم بیاموزد و صاحبان استعداد و قابلیت را تشویق و ترغیب به ادامه تحصیلات خود مینمایند و با طالبان علم و معرفت بقدر امکان مساعدت مادی و معنوی میکنند ولی هرگز نشده است که شاگردان مدارس یا سایر مردم را از خواندن کتابهایی ، باسم اینکه مخالف مصلحت ملت و یا منافی مرام هیئت دولست ، ممنوع دارند - یا اینکه بخواهند اهل مملکت را در جاّۀ باریکی بین دو دیوار بلند بار بیاورند ، و مثل اسب درشگه و گاری ، دو حایل در برابر چشم آنها بگذارند که جز همان راه باریک جلو ، چیز دیگری را نبینند . از قوانین خورابی گرفته تا تعلیمات سونیاتسن و نطقهای استالین همه را ترجمه میکنند و بدست مردم میدهند که بخوانند ، و ذهنشان باز شود و از وجهۀ نظر مخالف و موافق هر قنیه ای مطلع شوند . قریب به سیصد سال است که هیچ نوع استبداد و دیکتاتوری در امور حکومت این مملکت بکار نرفته است . راستست که خود انگلیسها معایب زیادی در طرز اداره مملکت و اوضاع اجتماعی خود می بینند و از آن گله دارند ، ولی هیچ کس هم منکر نمیتواند بشود که متصل در فکر چاره بوده اند ، و هر ساله و هر ماهه و هر هفته نقص و عیب تازه ای را رفع کرده اند و میکنند .

مایۀ کمال تأسف است که بعضی از هموطنان ما همینکه بممالک بزرگ مغرب زمین میروند بجای آنکه مبانی واقعی این ترقی ، و سرّ حقیقی این عظمت و جلال را ملتفت شوند چیزهایی را می بینند و وصف میکنند که چندان ارزشی ندارد . خری را ببغداد بردند ، همینکه بر گشت برای دوستان خود حکایت کرد که در بغداد پوست خربزه های بسیار خوبی یافت میشود . هموطن ما بامر یکا که میرود تنها ارمغانی که برای دوستان خود می آورد اینست که اهل امر یکا چطور قنדרون میجوند ، و ما چطور دنبال دخترها می افتادیم ، و دختران رفاصه چطور در روی صحنۀ نمایش پر و پاچۀ لخت خود را برای صاحبمنصبان جوان بجولان می آورند . البته در هر دستگاه عمارت

بزرگی مبال و مزبله‌دان نیز هست، ولی هیچ کس هزار فرسخ راه را فقط برای این طی نمی کند که مبالهای انگلستان را زیارت کند، ولو اینکه مبال اینها هم دیدنی باشد، و از بسیاری از حمامهای ما تمیزتر باشد. کسی که میخواهد مبابنی عظمت و معنای بکار بستن اصول دموکراسی را برای ایرانیان وصف کند خوبست بایشان بگوید که در وسط لندن هر کس که بخواد باعمامه و عبا راه برود میتواند - این که سهل است - غیر از زمان جنگ که ناچار بعضی قیود و حدود بر حسب قانون مصوب مجلس بر اعمال و اقوام مردم گذاشته شده بود، دیگر در هر دوره وزمانی هر کسی محق است که از اعمال و اقدامات هیئت دولت و حکومت وقت کتباً یا شفاهاً انتقاد نماید - خواه اینکه حکومت بدست حزب محافظه کار باشد و خواه بدست حزب کارگر.

انگلیسی میگوید که معلوم نیست که همیشه من بر حق باشم، و کفش هم همیشه بیک پا نمیماند، پس فردا ممکنست حزب مخالف من زمام امور را بدست بگیرد، و اگر من امروز آزادی مردم را سلب کنم و نگذارم که کسی بر خلاف آنچه من حق تشخیص میدهم حرفی بزند، فردا ممکنست آن حزب همین بلا را بر من بیاورد، حتی از این هم یک درجه بالاتر میروند، و میگویند راستست که در حکومت دموکراسی رأی اکثریت مناط عمل است و هر چه اکثریت بآن مصمم شود باید مجری گردد لیکن در مقام عدل و انصاف آیا سزاوار هست که ولو چهار نفر هم با مطالبی مخالف باشند آنها را بآن امر مجبور کنند؟ و آیا تا چه حد بایست حکم اکثریت بر اقلیت روان باشد؟ در دوره همین جنگ بزرگی که حالا (میگویند) تمام شده است نه تنها اینکه هر کس میخواست میتواندست بتمام سخن پراکنیهائی که از مالک دشمن میشد گوش بدهد، حتی هر کس هم که میگفت «من دخول در نظام اجباری و کشتن دشمنان را مخالف با وجدان و ایمان و عقیده قلبی خود تشخیص میدهم» اگر محکمه قانونی را مجاب و متقاعد میکرد او را از شرکت در جنگ معاف میداشتند.



مقصودم از این حرفها اینست که من برای مملکت خود چنین وضعی را بهتر از طرز اداره دیکتاتوری و فاشیستی میدانم - میخواهم که مردم ایران در هر رشته‌ای

قدم میگذارند از روی فهم و عقل و موافقت فکری باشد، نه از راه اجبار و سفارش این و آن. گمان میکنم آنچه انگلستان را باینجا رسانده است همین بلند نظری و تسامح بوده است که هر حزب و دسته‌ای، در زمان قدرت و تسلط خود هم، به مخالفین خود مجال داده‌اند که هر چه میخواهند بگویند. بهمین علت بوده است که بتدریج موفق باین شده‌اند که مرامهایی را هم که برای ملل دیگر جزء آرزوهای دور و دراز بوده است مجری و معمول دارند؛ بمجردی که جنگ در گرفت ترتیبی دادند که احدی نتواند از کمیابی و بالا رفتن قیمت اجناس سوء استفاده کرده اهل حاجت را محروم کند یا بچاپد. ترتیبی دادند که ضروریات زندگی و حوائج اولیه معاش برای یکایک اهل مملکت و ساکنین این سرزمین فراهم باشد و از این حیث ادنی فرقی بین فقیر و غنی نباشد. سهمهایی که از خوراکیهای لازم بجهت هرنفیری معین کردند چنان بود که هر کسی قوت لایموت داشته باشد و آن را بارزانتربین قیمتی که ممکنست تحصیل کند. هرگز نشد که در تمام این شش سال و چند ماه، یک نفر در سراسر این مملکت گرسنگی بکشد؛ یا از سهم و حصه خود محروم بماند، یا برای طبیب و دوا لنگ بماند. از آن کسی که عایدی او فقط برای معاش خود و بستگانش بس بود هیچ مالیات نمیگرفتند؛ و از آن کسی که پول بسیار زیادی عایدش میشد بقدری مالیات میگرفتند (و هنوز هم میگیرند) که تفاوت میان فقیر و غنی بسیار کم شد. کسانی هستند که درآمد آنها همینکه از میزان معینی تجاوز میکند از هر بیست شیلینگی نوزده شیلینگ و نیهش را بدولت می‌دهند و فقط نیم شیلینگش را خودشان بر میدارند. حساب کردند که اگر کسی سالی شصت و شش هزار لیره عایدی داشته باشد باید شصت و یک هزار لیره‌اش را بدولت بدهد و فقط پنچ هزار لیره‌اش را تصرف کند - چرا؟ برای اینکه می‌گویند ابتدا باید بجهت تمامی اهل مملکت وسیله زندگی فراهم بشود، تا بعد آن کسانی که صاحب امتیاز عقلی و فکری بیشتر هستند و استعداد زیادتری بجهت تحصیل ثروت دارند بمخلفات زندگی و تجمل و خوشگذرانی بپردازند. میگویند مادامی که حاجات ضروری عامه خلایق بر آورده نشده است پسر فلان تاجر و ملاک حق ندارد که سوار اتومبیل

روزنرویس بشود. این عقاید را چه کسانی اظهارمیدارند؟ فلاسفه و حکما، علمای علم اقتصاد و سیاست و مملکت داری - ولیکن این عقاید را بزور رجاله بازی و قتل و غارت و انقلاب خونین مجری نداشتند، بلکه بوسیله نوشتن و گفتن و تبلیغ و بالا بردن پایه فهم و شعور مردم مجری داشتند. فلاسفه و حکما نوشتند، مصنفین کتابها و وعاظ کلیسا و خطبای پارلمان و نمایندگان ملت گفتند و نوشتند، نویسندگان مقالات جرآید، و مؤلفین کتب رمان نوشتند، مردم هم خواندند و در خاطرشان کارگر شد - گفتند و خواستند و کوشیدند تا بسقصود رسیدند. و هنوز هم ازین بالاتر خواهند رفت و اگر نسل بشر منقرض نشود، آن بهشت زمینی که مطلوب حکیم و فیلسوف بوده است در این مملکت از همه جا زودتر بدست خواهد آمد. پس می بینید که هرچند بقال و عطار انگلیسی با حکمت و فلسفه کاری ندارند اساس حکومتی که زندگانی آنها را اداره میکند بر پایه حکمت و فلسفه گذاشته شده است.

من برای ایران طالب و آرزومند چنین حال و روزی هستم، و راه صحیح تحصیل این سعادت بعقیده من همانست که اهل سویس و سوئد و نروژ و فنلاند و انگلستان رفته اند - یعنی حکمت و معرفت - یعنی اصلاح تدریجی عاقلانه از روی بحث و انتقاد صحیح و با کمال آزادی و مدارا و مروت، و برحسب رای و تقاضای اکثریت مردم. (پایان)

### حیله و فن!

بر بست دهن	لبخند شدم که بر لبش ره جویم
خندید بمن	اشکی گشتم که روی او را شویم
نومید نشست	امید شدم که در دلش جا گیرم
از حیله و فن	سودی نبود بهیچ رو با اویم